



بسم الله الرحمن الرحيم

تنبيهات اخذ اجرت بر واجبات

تنبيه ششم: اخذ اجرت بر تعليم قرآن

الف) مقدمات بحث

تنبيه ششم اخذ اجرت بر تعليم قرآن است. اين موردی است که در مکاسب هم به آن اشاره شده است و معمول فقها هم به آن متعرض شده‌اند غير از حضرت امام که در کتاب ایشان من ندیدم. در اين تنبيه اين موضوع مطرح است که آیا بر تعليم قرآن می‌شود مزد گرفت یا نمی‌شود. ابتدا مقدماتی را ذکر می‌کنم تا به ادله بحث برسیم.

مقدمه اول

اولین مقدمه این است که این مسئله مثل سایر مباحث گذشته نسبتی با قواعد کلی در بحث دارد. اگر در واجبات قائل شلیم اخذ اجرت حرام است اگر در بررسی ادله حرمت را استفاده می‌شود آن ادله مؤکد می‌شوند و اگر جواز استفاده شود مخصوص می‌شوند. اگر به عکس در واجبات قائل شلیم اخذ اجرت حرام نیست، روایات اینجا در صورتی که حرمت را بگویند مخصوص می‌شوند و در صورتی که حرمت را نفی کنند مؤکد می‌شوند. بنابراین روایات خاصه در این مسئله مثل مسائل قبل با قاعده عامه سنجیده می‌شوند اگر هماهنگ باشند مؤکد می‌شوند یا به عکس اگر کسی قاعده عامه را حرمت می‌گوید و در اینجا هم طبق روایات خاصه قائل به حرمت شود مؤکد می‌شوند و اما اگر قاعده عامه مفادی داشته باشد و روایات به مفاد دیگری برسد اینجا مخصوص می‌شوند. این یک مطلب واضح است.

مقدمه دوم

مقدمه دیگری که باید به آن توجه کرد این است که آیا تعليم قرآن از تعبدیات است یا توصیلات است. بنا بر نظریاتی که در بحث اخذ اجرت بین عبادات و غیر عبادات تفصیل قائل بودند این بحث ثمره دارد و خیلی جاهای دیگر هم ثمره دارد. اگر کسی در بحث اخذ اجرت بر واجبات تفصیلی قائل نشد طبعاً اینکه معلوم شود تعليم قرآن عبادت است یا عبادت نیست اثری ندارد اما بنا بر نظریات تفصیل بین عبادات و غیر عبادات، اثر دارد. ما تفاوت بین عبادات و غیر عبادات را ترجیح دادیم. در واجبات توصیله عرض کردیم اخذ اجرت مانعی ندارد اما در عبادات مشکل وجود داشت. بنابراین نظر، روشن کردن اینکه تعليم قرآن عبادت است یا عبادت نیست اثر دارد البته اگر اینجا کسی قائل به تفصیل نباشد تعیین اینکه تعليم قرآن عبادت است یا عبادت نیست آثار دیگری هم در فقه دارد که روشن است. الآن نمی‌خواهیم به این مطلب بپردازیم. در کاری که در جلد سوم یا چهارم فقه التریبه انجام می‌شود ظاهراً آنجا مقداری این بحث را انجام دادیم و آنجا تکمیل می‌شود که تعليم قرآن از تعبدیات است یا از توصیلات است.

به اختصار اشاره کنم که ما عرضی در تقسیم واجب یا احکام وجوبی و استحبابی به تعبدی و توصلی داریم و آن این است که غیر از این دو قسمی که از قلم شهرت داشته است قسم میانه‌ای هم در بین تعبدی و توصلی می‌توان تصور کرد. این نظری است



که در همین اواخر هم اشاره‌ای به آن کردم. توضیح سریع و گذرای این نظر این است که تعبدیات طبق تعریفی که در اصول هست یعنی آن احکامی که امثال آن‌ها متقوم به قصد قربت است اگر قصد قربت بود آن عمل اطاعت شده است و ریا در آن‌ها حرمت دارد. عنصر اصلی تعبدی و عبادت این است که قوام آن به قصد قربت است، بدون قصد قربت امر اطاعت نمی‌شود و مأمور به اتیان نمی‌شود و اگر قصد قربت نبود امر را اطاعت نکرده است. منتهی یک حکم اضافه‌ای هم وجود دارد که اگر قصد ریا کند، علاوه بر اینکه عبادت باطل است، حرام نیز است. توصیلی آن است که متقوم به قصد قربت نیست، مثلاً وقتی دفن میت کرد امر از عهده او ساقط می‌شود و مأمور به را اتیان کرده است ولو به نیت اینکه دیگران بگویند چه آدم خوبی است یا به هر نیت دیگری، این امر اتیان شده است و مأمور به هم ساقط شده است. منتهی اینکه در توصیلات بدون قصد قربت ثواب هم می‌برد یا نمی‌برد محل اختلاف است ولی مأمور به اتیان شده است و گناه نشده است.

ما عرض کردیم که بعید نیست قسم سومی داشته باشیم که بینا بین است. قسم سوم این است که اعمال و اوامری داریم که متقوم به قصد قربت نیست لذا از این حیث توصیلی است ولی ریا در آنجا مضر است و موجب عقاب است، مثلاً اگر قرائت قرآن می‌کند تا بفهمد یا دوست می‌دارد، مانعی ندارد و امر استحبابی را عمل می‌کند ولی اگر ریا کند عقاب و مؤاخذه دارد چون بین قصد ریا و قصد خدا واسطه وجود دارد. گاهی می‌شود انسان کاری را انجام می‌دهد چون علاقه دارد. خدایی نیست و انگیزه‌های غیر الهی دارد ولی انگیزه‌اش هم این نیست که دیگران از او تعریف کنند و ریا کند. این یک حالت واسطی است که قصد قربت شرط نیست و لذا توصیلی است اما قصد ریا و بعضی از قصدهای خاص در آنجا مورد نهی قرار گرفته است و از این جهت کمی به تعبدیات نزدیک می‌شود. این را گفتیم توصیلی نوع دو یا قسم میانه است و در اینجا نمی‌خواهیم وارد بحث شویم.

جایگاه روایات تعلیم و تعلم قرآن در وسائل

روایات مربوط به قرائت و تعلیم قرآن در کتاب الصلاة ابواب قرائت قرآن را ملاحظه بفرمایید. صاحب وسائل در کتاب الصلاة وسائل وقتی به قرائت نماز که حمد و سوره است می‌رسد در ادامه بحث قرائت نماز، به قرائت قرآن می‌پردازد. اینجا به طور کلی حاشیه رفته است و چندین باب دارد. این طور که به ذهنم می‌رسد ابواب هفت، هشت، نه و ده مربوط به قرائت و تعلم و تعلیم قرآن است که روایات تعلیم و تعلم قرآن در همین ابواب قرائت القرآن اختصاص دارد البته در بحار هم ابواب قرائت قرآن به طور مفصل وجود دارد ولی در وسائل ضمن کتاب الصلاة است. یک جاهایی وسائل حاشیه رفته است ولی حاشیه‌ای است که خود مستقل است، مثل کتاب العشرة که ما خیلی به آن توجه داریم و فقه روابط اجتماعی ریشه‌اش در همان کتاب العشرة است. می‌دانید کتاب العشرة در کتاب حج آمده است به این مناسبت که وقتی حج مطرح شده است به معاشرت در سفر حج ابوابی اختصاص یافته است و به ابواب معاشرت پرداخته شده است که مطلق معاشرت را بررسی می‌کند و اخبار و احادیث آن را می‌آورد. وسائل گاهی در ضمن بحث دیگری حواشی دارد ولی کتاب مستقلی است و همین که حالت حاشیه‌ای دارد موجب شده است که مقداری کمتر نگاه فقهی متوجه آن ابواب شود. یکی از موارد آن همین کتاب العشرة است. یکی از ابواب همین قرائت قرآن است.

قرائت قرآن، تعلم و تعلیم قرآن خود یک باب فقهی است. خیلی فراتر از این است که بگوییم در نماز حمد و سوره جزء قرآن است و باید احکام آن را مشخص کرد، خود ارتباط انسان با قرآن یک باب فقهی است یعنی ظرفیت این را دارد که کتاب فقهی باشد. انواع ارتباطی که بین انسان و کتاب خدا مطرح می‌شود از مس کتاب، نگاه به کتاب، استنساخ کتاب، چاپ، نشر، هدیه، خواندن، یاد گرفتن، یاد دادن، فراگیری معنا، مفهوم، مضمون و محتوا، حدود پانزده بیست عنوان است از عناوینی که ذیل رابطه انسان و قرآن متصور است، در ذیل رابطه ما با قرآن حدود پانزده بیست محور قرار می‌گیرد. من می‌گویم پسند و سلیقه ما این است



که احکام قرآن باب مستقل باشد و در فقه هم به فصل مستقل و مفصلی نیاز دارد. الآن مباحث مربوط به قرآن در فقه کامل نیست و آنچه هست پراکنده است، مثلاً تطهیر کتاب در یک جایی آمده است و قرائت آن در جای دیگر آمده است، در حالی که همه آن با هم بسته‌ای منسجم می‌شود و ما بعضی از مسائل آن را در کتاب فقه التریبه بررسی کردیم. از جمله موضوع تعلیم و تعلم قرآن را در فقه التریبه بررسی کردیم. در آن کاری که دست بعضی از دوستان است و امور آن را انجام می‌دهند، عمده مباحث را آنجا در ذیل کتاب فقه التریبه جمع کرده‌ایم ولی باز هم ظرفیت این را دارد که خودش یک باب مستقل فقهی شود.

تعلیم و تعلم قرآن به عنوان توصیلات نوع دوم

چون قسم سوم یعنی توصیلات نوع دوم قسم جدیدی است، باید مورد به مورد آن را پیدا و بررسی کرد، یعنی روایت نیامده است این گونه تقسیم کند ولی در بعضی از موارد از جمله تعلیم و تعلم قرآن دیده می‌شود که دلیلی نیامده است و اوامری که می‌گوید قرآن را تعلیم و تعلم کنید نگفته است باید با قصد قربت باشد به حیثی که اگر با قصد قربت نباشد شما این تکلیف را انجام نداده‌اید ولی این مطلب که کسی به خاطر ریا و سمعه یا برای اینکه بخواهد در دنیا به مال و مقامی برسد تعلیم و تعلم قرآن کند به شدت تویخ شده است و وعده عقاب داده شده است. بعید نمی‌دانیم که تعلیم قرآن از این قسم یعنی توصیلات نوع دو باشد. معنای توصیلات نوع دوم این است که متقوم به قصد قربت نیست به حیثی که اگر قصد قربت به همراه عمل نباشد اوامر الزامی یا استحبابی اطاعت نشده باشد. خیر، امر اطاعت شده است، تعلیم و تعلم به هر انگیزه‌ای که باشد امر اطاعت شده است ولی مواردی از آن حرام است، آنکه این کار را ریائاً انجام دهد، سمعاً انجام دهد.

غالب توصیلات این طور نیست. اگر انجام دهد ولو با ریا باشد عمل وضعاً باطل نمی‌شود و از جهت تکلیف هم مرتکب خلافی نشده است. پس تعبدی آن است که با قصد غیر قربت، عمل وضعاً باطل است و ریا به طور خاص موجب حرمت تکلیفی است، این دو حکم در تعبدیات وجود دارد. در توصیلات قسم اول هیچ کدام از این دو حکم نیست یعنی اگر غیر قصد قربت باشد باز امر اطاعت شده است، ریا هم کند باز گناه نکرده است، گرچه کار خوبی نیست و مکروه است ولی گناه نکرده است. توصیلات نوع دوم یکی از احکام توصیلات را دارد یعنی اگر قصد قربت نکند عمل را اتیان کرده است و مشکلی ندارد ولی حکم تکلیفی ریا در آن ثابت است یعنی اگر ریا کند گناه کرده است، این توصیلات نوع دوم می‌شود.

این نوع اعمال، چون متقوم به قصد نیست، توصیلات است ولی چون می‌خواهد بدون قصد انجام دهد یا با قصد این است که مثلاً خوشش می‌آید امر، اطاعت شده است، مثلاً دارد دفن میت می‌کند ریائاً و برای اینکه مردم از او تعریف کنند. ریا در همه اعمال اختیاری متصور است، منتهی در عبادات حرام و مبطل است. در توصیلات نوع اول نه حرام است نه مبطل است در توصیلات نوع دوم مبطل نیست ولی حرام است، قوام امر به آن نیست ولی کار حرامی است. این نظری است که در آنجا داده‌ایم و بعید نیست تعلیم قرآن هم از این قبیل باشد. روایات آن هم در همان باب هشت و نه ابواب قرائت قرآن است.

در مورد توصیلات نوع دوم باید روایت باشد و روایات را ببینیم. اگر هست بگوئیم این مورد خاص جزء توصیلات نوع دوم است و اگر نیست بگوئیم نیست. قاعده نداریم و موردی است. کل تشخیص اینکه این امر عبادت است یا اینکه توصیلات است به خود دلیل است. ما می‌گوییم توصیلات هم دو نوع است. تشخیص آن هم با مراجعه به ادله است که فکر می‌کنیم بعضی از موارد توصیلات از این قبیل است، مثل فراگیری احکام دین و قرائت و تعلیم قرآن شاید از این قبیل باشد. بنابراین در مقدمه دوم عرض ما این است که تعلیم قرآن از حیث بحث، جزء توصیلات به شمار می‌آید جز اینکه قصد ریا اگر در جایی باشد موجب حرمت می‌شود.

**مقدمه سوم**

مقدمه سوم این است که در مسئله، شش قول گفته شده است.

قول اول این است که دریافت مزد در قبال آموزش قرآن حرام است مطلقاً. این قول نادر است.

قول دوم این است که دریافت مزد در قبال تعلیم قرآن جایز است به معنای خاص یعنی نه حرام است نه مکروه مطلقاً، این هم البته نادر است.

قول سوم این است که دریافت مزد در قبال تعلیم قرآن مکروه است مطلقاً.

قول چهارم این است که دریافت مزد در قبال تعلیم قرآن با شرط حرام است بدون شرط مکروه است.

قول پنجم این است که با شرط مکروه است و بدون شرط مکروه نیست. اینها اقوالی است که در مسئله وجود دارد البته احتمالات بیشتر از این هست. آن طور که ملاحظه می کنید ممکن است کسی بگوید

قول ششم این است که با شرط حرام است بدون شرط جایز است به معنای خاص، مکروه هم نیست. این هم می شود گفت ولی قائل ندارد.

بعضی گفته اند که چهار قول در مسئله است ممکن است بگوییم تا پنج تا هم هست. اینها اقوالی است که عرض کردیم و چهار تایش قائل دارد. بعید نیست پنج تا هم قائل داشته باشد. می شود احتمال دیگری هم در اینجا آورد و آن این است که بین تعلیم واجب و تعلیم مستحب تفصیل قائل شویم بگوییم که در تعلیم واجب حرام است ولی در تعلیم مستحب حرام نیست. اگر کسی بین واجب و مستحب تفاوت قائل باشد این احتمال دیگری است که در اینجا وجود دارد.

مقدمه چهارم

مقدمه چهارم این است که تعلیم قرآن غالباً یکی از این دو حکم را دارد یا واجب است یا مستحب است. حکم اولیه تعلیم قرآن استحباب است. آموزش دادن قرآن به دیگران امر مستحبی است، مثل اینکه فراگیری و یادگیری قرآن هم امر مستحبی است. یکی از مستحبات مؤکد تعلیم و تعلم قرآن است، اما در مواردی این حکم تبدیل به الزام و وجوب می شود به عنوان مثال در تعلم قرآن، اگر او یاد نگیرد یا یاد ندهد قرآن مهجور می شود. اگر طوری است که او نرود قرآن را یاد دهد، در روستا و شهری اصلاً کسی نیست قرآن را بلد باشد و یک حالت مهجوریت بر قرآن در منطقه ای پیدا می شود، آنجا واجب می شود. این یکی از موارد است که کفایی است. اگر در جایی ترک فراگیری یا آموزش قرآن سبب شود که گفته شود قرآن در اینجا منسی و متروک و مهجور است، حتماً کسانی باید بروند هم یاد بگیرند و هم یاد دهند. یا در حدی که پدر و مادر باید فرزند را به نماز وادارند و جاهایی عمل به این تکلیفشان متوقف به این است که نماز را به او یاد دهند و نماز مشتمل بر حمد و سوره است. این هم در جایی است که مقدمه انجام تکلیف واجبی قرار می گیرد.

بنابراین تعلیم و تعلم قرآن علی الاصول مستحب مؤکد است اما در مواردی این حکم مبدل به وجوب می شود. از جمله در جایی که ترک آن موجب مهجوریت شود و دوم در جایی که مقدمه تکلیف الزامی مثل نماز باشد که در نماز یا حج یا امثال آن وجوب پیدا می کند و به عنوان مقدمه باید یاد بگیرد. یا به عنوان مقدمه عملی که بر پدر و مادر لازم است باید حمد و قرآن را یاد بدهد منتهی این به یک بخش خاص قرآن مربوط است ولی آن قسم اول اختصاص به یک سوره خاص ندارد ولی در نماز اختصاص به حمد متعین است ولی سوره اش متعین نیست. حکم کلی مسئله از این قرار است.

**مقدمه پنجم**

یک نکته دیگر هم الآن به ذهنم آمد که خوب است در مقدمه اشاره شود و آن بحث این بود که در بحث اخذ اجرت بر تعلیم قرآن اصلاً معلم می‌تواند اخذ اجرت کند یا نمی‌تواند. این هم جای طرح دارد و یکی دو روایت این باب به آن اشاره دارد و ضمن بحث به آن هم اشاره می‌کنیم و جدا لازم نیست. روایت این باب به آن هم اشاره دارد که ضمناً به آن هم اشاره می‌کنیم و جدا لازم نیست.

(ب) ادله روایی فرع ششم

از این مقدمات که بگذریم با توجه به اینکه اقوال و دیدگاه‌های متفاوتی در این جا وجود دارد گرچه غالباً حرام نمی‌دانند ولی چون روایات متعدد و متفاوتی اینجا آمده است باید آن‌ها را بررسی کرد. روایات مسئله در ابواب ما یکتسب به باب بیست و نه و سی هست. باب سی را قبلاً به مناسبت اذان عرض کردیم. باب بیست و نه هم در این بحث باید ملاحظه شود و ذیل وسائل طبعاً روایاتی هم در مستدرک می‌بینیم. در متن وسائل در باب بیست و نه، هشت حدیث آمده است. یک حدیث هم در باب سی آمده است که نه حدیث در ارتباط با این مسئله داریم. این نه حدیث در این باب است که دو یا سه تا شاید ارتباطی نداشته باشد و از مجموع روایات شاید شش روایت این باب با بحث اجرت بر تعلیم قرآن ارتباط دارد. چهار روایت هم در مستدرک است که جمعاً حدود ده روایت در بحث اخذ اجرت بر تعلیم قرآن داریم. روایاتی که در این بحث است چند طائفه است که با این تقسیم بندی ما عرض می‌کنیم. یک طائفه روایاتی است که اخذ اجرت بر تعلیم قرآن حرام است. کسی به عنوان معلم، مبلغ، مربی یا پدر و مادر بخواهد در قبال اینکه آموزش قرآن بدهد مبلغی و پولی دریافت کند، روایات طائفه اول ظهور دارد که این امر حرام است.

روایت اول

اولین روایت از طائفه اول که حرمت مطلق را می‌گوید، روایت چهارم از باب بیست و نه است. اولین روایت از طائفه اولی که می‌گویند مطلقاً حرام است. «و عَنْهُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينَ عَنْ فُتَيْيَةَ الْأَعَشَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنِّي أُقْرِئُ الْقُرْآنَ - فَتُهْدَى إِلَيَّ الْهَدْيَةُ فَأَقْبَلُهَا قَالَ لَا قُلْتُ إِنِّي لَمْ أَشَارِطُهُ قَالَ أَرَأَيْتَ لَوْ لَمْ تُقْرِئْ كَانَ يُهْدَى لَكَ قَالَ قُلْتُ: لَا قَالَ فَلَا تَقْبَلُهُ»^۱ وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينَ.

می‌گوید من قرآن اقراء می‌کنم، یعنی یاد می‌دهم که دیگری قرائت کند بعد به من هدیه ای داده می‌شود این هدیه را بپذیریم؟ حضرت فرمودند خیر. اینجا ممکن است که أُقْرِئُ الْقُرْآنَ باشد چون آن هم در روایات مورد سؤال بوده است و اینجا ادامه‌اش که خوانده شود احتمال اُقْرِئُ قوی‌تر می‌شود. ادامه روایت این است «قُلْتُ إِنِّي لَمْ أَشَارِطُهُ» می‌گوید من با طرف شرط نکردم که چیزی به من بدهد، دیه می‌دهد نه اجر و مزد، حضرت می‌فرماید «أَرَأَيْتَ لَوْ لَمْ تُقْرِئْ كَانَ يُهْدَى لَكَ» اگر شما این کار را تعلیم نمی‌دادی و او را به خواندن و انگی داشتنی آیا هدیه به تو داده می‌شد؟ گفت نه، همین طوری که هدیه نمی‌دهد، هدیه می‌دهد چون یادش می‌دهم. حضرت می‌فرماید فَلَا تَقْبَلُهُ. این دلالت بر این می‌کند که مطلقاً حرام است، برای اینکه آنجا که هدیه هم هست می‌گوید نگیر، به طریق اولی آنجا که هدیه نیست و مزد است نباید گرفت و با اولویت هر دو قسم را می‌گیرد و جایی که شرط کند مزد و اجر و عقد

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص: ۱۵۵



و پیمانی باشد را هم شامل می‌شود و ظهورش نیز که **فَلَا تَقْبَلُهُ** است. این روایت اول در طائفه اولی است که به ظهور اولیه‌اش بر حرمت مطلق دلالت می‌کند.

بررسی سند روایت اول

ابتدا بحث سندی روایت بررسی می‌شود. این سندی است که در تهذیب آمده است. در من لایحضر هم آمده است. سند صدوق به حکم بن مسکین است که آن هم سندش معتبر است. در این سند همه توثیق دارند. **عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مَسْكِينٍ عَنْ قُتَيْبَةَ الْأَعَشَى**. گفته شده قُتَيْبَةُ از فقها بوده و شخصیت برجسته‌ای داشته است، جز حکم بن مسکین که در نجاشی و رجال توثیق خاص ندارد، اما در اینجا ابن ابی عمیر از حکم بن مسکین نقل کرده است و چون نقل ابن ابی عمیر را موجب توثیق می‌دانیم (حداقل در جایی که مستقیم نقل کند) از این جهت این روایت را معتبر می‌دانیم. اگر کسی روایت ابن ابی عمیر را معتبر نداند و توثیق نداند این روایت خالی از ضعف نیست اما ما ترجیح دادیم که نقل ابن ابی عمیر از روای معین، آن شخص را توثیق می‌کند. البته بارها گفتیم مرسلات ابن ابی عمیر را قبول نداریم ولی اگر نام کسی را ببرد و از او نقل کند آن شخص توثیق می‌شود. از این جهت این روایت به لحاظ سندی قابل قبول است.

بررسی دلالتی روایت اول

به لحاظ دلالت چند نکته باید بررسی شود که بیان می‌شوند.

نکته اول

یک نکته بحث بر سر **أَقْرَأُ** و **أُقْرَأُ** است، چون در روایات بحث قرائت و مزد بر قرائت هم مطرح بوده است، یعنی چیزی نیست که الآن قاری را دعوت کنند و این مطلب که قاری قرائت کند و مزدی به او بدهند در روایات هم مطرح بوده است، مثلاً در روایت ششم همین باب دارد که **«وَعَنْهُ عَنِ النَّضْرِ عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ جَرَّاحِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: نَهَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَجْرِ الْقَارِئِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ إِلَّا بِأَجْرِ مَشْرُوطٍ»**^۲؛ لذا دو احتمال در اینجا وجود دارد که **أَقْرَأُ** باشد از باب ثلاثی مجرد یا **أُقْرَأُ** باشد که ثلاثی مزید است و آن وقت با بحث تعلیم ارتباط پیدا می‌کند. این دو احتمال در روایت است و تردید در **أَقْرَأُ** و **أُقْرَأُ** است.

بعضی این مطلب در ذهنشان است که چون در ادامه روایت دارد که **أَشَارَطُهُ** و **أَشَارَطُهُ** یعنی عقد می‌کنم شرط می‌گذاریم (می‌گوید به تو یاد می‌دهم به شرط اینکه به من پول بدهی)، چون این شرط گذاری و توافق بر یک مطلبی بیشتر در تعلیم است و در قرائت کمتر است شاهد می‌شود که **أَقْرَأُ** نیست **أُقْرَأُ** است اما این مطلب وجهی ندارد، برای اینکه در روایات در جای **أَقْرَأُ** هم تعبیر شرط آمده است. در روایت ششم که دارد که **«الْقَارِئِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ إِلَّا بِأَجْرِ مَشْرُوطٍ»**، بحث قاری است نه مقری. در روایت هفتم این طور است که **«نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ص عَنْ أَجْرِ الْقَارِئِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ إِلَّا عَلَى أَجْرِ مَشْرُوطٍ»**^۳. بنابراین **أَشَارَطُهُ** دلالت ندارد که **أَقْرَأُ** است بلکه با **أَقْرَأُ** هم سازگار است. این شاهد، شاهد تامی نیست و به این شکل نمی‌شود بحث را به جایی رساند. اگر ما باشیم و روایت **لَا يَبْعَدُ** که بگوییم روایت مجمل است برای اینکه نمی‌دانیم این **أَقْرَأُ** هست یا **أُقْرَأُ** هست.

۲ - همان، ص ۱۵۶.

۳ - همان.



وجه دیگری می شود آورد که بگوئیم شامل بحث مقرئ و معلم هم می شود. وجه اول برای تأیید احتمال اول این بود که بگوئیم از طریق اُشَارِطَه اینجا ثلاثی مزید است نه ثلاثی مجرد، ما گفتیم اُشَارِطَه چیزی را کشف نمی کند و باز هم مردد است و اجمال آن باقی می ماند. وجه دوم این است که چه اُفَرِئ باشد چه اُفَرِئ باشد فرقی نمی کند، اگر اُفَرِئ باشد که مورد بحث ما را می گیرد، اگر هم اُفَرِئ باشد الغاء خصوصیت می کنیم. عرف فرقی نمی گذارد، اگر روایت می گوید بر قرائت قرآن نمی توانی مزد بگیری در یاد دان هم حکمش یکی است. اگر کسی این الغاء خصوصیت را مطمئن باشد آن وقت حکم، شامل اقراء و تعلیم می شود، یا به دلیل اینکه اُفَرِئ است یا اُفَرِئ هم باشد حکم قرائت لتنقیح المناط و عدم المیز بینهما به تعلیم هم تسری می کند. خیلی بعید است که در قرائت قرآن گفته شود با مزد نباشد و هدیه هم نگیرد اما در آموزش قرآن مانعی ندارد. این هم وجه دیگری است که کسی از قرائت الغاء خصوصیت کند و حکمی که در قرائت آمده است را به اقراء و تعلیم تسری دهد.

به این وجه هم نمی شود خیلی اطمینان داشت، چون ممکن است بگوئیم که قاری در حین قرائت، عملی را انجام می دهد که گویا عبادت است و نباید مزد بگیرد منتهی وقتی یاد می دهد تا بعد قرائت انجام شود، یعنی هدف یاد دادن است نه خود قرائت بما می، ممکن است قرائت بما می هی موضوعیت داشته باشد و نکته ای در آن باشد و لذا اطمینان به الغاء خصوصیت وجود ندارد. این دو وجهی بود که بگوئیم روایت، اقراء و تعلیم را شامل می شود. وجه اول این بود که به شاهد اُشَارِطَه بپذیریم که تمام نبود. وجه دوم این بود که بگوئیم الغاء خصوصیت است و این هم تمام نیست.

در نقطه مقابل ممکن است کسی بگوید اصل در الفاظ و واژگان مانند محل بحث این است که همان ثلاثی مجرد اصل است، اینکه اُفَرِئ بخوانیم مؤونه زائده می برد. شبیه این نوع اصل در جاهای دیگر هم گفته شده است. ممکن است کسی بگوید به این صورت که اصلی باشد و از نظر اصولی بشود به آن اطمینان کرد خیلی واضح نیست. بنابراین به نظر می آید که این روایت از لحاظ اُفَرِئ و اُفَرِئ اجمال دارد و همین کافی است که نشود به آن توسل کرد. این مطلب یک نکته دلالتی بود و دو سه نکته دیگر را انشاء الله فردا عرض می کنم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.